

با سلام.

موضوع پیام: حسادت

سه سالی می‌شد که مادر همسرم با ما قهر کرده بود و منزل ما نمی‌آمدند. من هم از خدا خواسته و متقابلاً رفت و آمدم را قطع کرده بودم و در این سه سال یک‌بار هم منزل ایشان نرفتم، تلفنی هم زنگ نزد، هر کاری می‌کردم خودم را راضی کنم بتوانم به ایشان تلفن بزنم نمی‌شد!

ولی همسرم هر شب به مادرشان تلفن می‌زدند و با هم صحبت می‌کردند، و من از شدت بخل و حسادت حالم بد می‌شد، درحالی حالم بد می‌شد که به اتاق می‌رفتم در را روی خودم می‌بستم تا گفت‌وگوی آن‌ها را نشنوم و هم‌زمان شعله‌های آتش جهنم درونم را می‌دیدم وقتی که ایشان نگران همسرم می‌شدند، به منزل ما زنگ می‌زدند تا حالش را بپرسند، هر چقدر که گوشی تلفن زنگ می‌خورد، من جواب نمی‌دادم! حتی از صدای زنگ تلفن هم حالم بد می‌شد، به هم می‌ریختم و ذهنم دائم درگیر این موضوع بود.

حرص، بخل، حسادت و تنگ‌نظری را در خودم شناسایی کرده بودم، می‌دانستم که در درونم با این نقص‌ها همانیده هستم، ولی نمی‌خواستم بپذیرم و رها کنم، اصلاً بلد نبودم که چطور باید این همانیدگی‌ها را رها کنم! هر کاری می‌کردم که بشود از این همانیدگی‌ها رها شوم نمی‌شد.

نمی‌خواستم بپذیرم که من این دردها نیستم و در مقابلشان مقاومت می‌کردم، در واقع می‌خواستم خودم با من‌ذهنی این حس‌ها را از بین ببرم.

تا این‌که پناه آوردم به این بیت و دائم آن را تکرار می‌کردم و از خدا کمک می‌خواستم تا من را از این آتش حرص و حسادت رها کند.

آتش حرص از شما ایثار شد

و آن حسد چون خار بُد، گُلزار شد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۳

یک ماه پیش بود که ایشان تشریف آوردند منزل ما و شب را پیش ما بودند، فردای آن روز من را برای نهار دعوت کردند بیرون و من هم قبول کردم و دیگر از آن همه بخل، حسادت و تنفر نسبت به این عزیز در من نبود، زندگی بدون این‌که من متوجه بشوم این همانیدگی را شسته بود.

تکرار این بیت این معجزه را برایم به‌وجود آورد.

ممنون و سپاسگزارم از زندگی، سپاسگزارم از حضرت مولانا و سپاسگزارم از آقای شهبازی

-با احترام

-سارا از تهران